

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مروری دیگر بر سوره‌ی توحید

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ قُلْ» چرا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ»؟ انسان با انانیت خود، بازبانی که منسوب به خود اوست، نمی‌تواند نسب حقّ متعال و اسرار توحید را بیان کند. لذا لسان بشری او نمی‌تواند بگوید. باید «بِسْمِ اللَّهِ» بگوید. بحث «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را در سوره‌ی حمد مفصل گفته‌ایم. این شخص «بِسْمِ اللَّهِ» می‌تواند توحید را بگوید. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ» به اسم «اللَّهُ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بگو. سالک تا از حجاب خود بیرون نیاید و به مقام مشیت مطلقه و حضرت فیض مقدّس متحقّق نشود و در هویت مطلقه فانی نگردد، نمی‌تواند اسرار توحید را درک، ابراز و اظهار کند. این است که گفته‌اند: «بِسْمِ اللَّهِ قُلْ». باید «بِسْمِ اللَّهِ» شوی، «بِسْمِ اللَّهِ» که شدی، می‌توانی بگویی «قُلْ». یعنی هرگاه حقیقت وجودت «بِسْمِ اللَّهِ» شود، می‌توانی بگویی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ».

«قُلْ» امر است از جانب مقام احدیت. مقام احدیت جمع به مقام برزخیت کبری که رسول‌الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، خطاب کرده است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مرآت جمع و تفصیل، مقام مشیت و برزخیت کبری است. مقام احدیت، به مقام برزخیت کبری امر کرده است: «قُلْ». یعنی ای مرآت ظهور احدیت جمع! در مقام تدلی و در مرتبه‌ای که «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى؛ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»^۱ که شاید اشاره‌ی به مقام فیض اقدس باشد، با زبانی که لسان‌الله شده

^۱ سوره‌ی نجم، آیه‌های ۸ و ۹.

است؛ با زبانی که فانی از خود و باقی بالله است؛ بگو: «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». با آن زبان و در آن مقام بگو «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ».

ذات مقدّس حقّ متعال به اعتبار خود ذات، به اصطلاح «مِنْ حَيْثُ هِيَ»، از همه‌ی تجلّیات ظاهری و باطنی منزّه است. از اشاره، اسم، رسم، صفت و همه‌چیز مبرا است. لذا هیچ عارفی به او دسترسی ندارد. هیچ نبی و ولی‌یی، به ذات مقدّس حقّ متعال دسترسی ندارد. آنجا مقامی است که مقامِ عماء و غیب مطلق است. اینها تعابیری است که در عرفان برای ذات حق به کار می‌برند، می‌گویند: غیب مصون، سرّ مکنون، عَنقَاءِ مُغْرِبٍ و مجهول مطلق. لذا هیچ پیغمبری، حتّیٰ پیغمبرخاتم ﷺ به آنجا راه ندارد. به طور مطلق هیچ‌کس به آنجا راه ندارد. چون راه یافتن و شناختن مستلزم وجود یک شاخصه، علامت و ویژگی است. چون ما هر چیز را با ویژگی‌ها، مشخصات، علائم، اسم، رسم و صفت آن می‌شناسیم. حقیقتی را که اسم، رسم، صفت، علامت و اشاره‌ای ندارد، چه‌طور می‌توان شناخت؟ اصلاً قابل شناخت نیست. ذات مقدّس حق از دسترس همه‌ی عارفان و انبیاء و اولیاء خارج است. لذا پیغمبرخاتم ﷺ به خدا عرضه می‌دارند: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقٌّ مَعْرِفَتِكَ»^۲ آن‌گونه که حقّ شناخت تو بود، تو را نشناختیم و «مَا عَبَدْنَاكَ حَقٌّ عِبَادَتِكَ»^۳ آن‌طور هم که حقّ بندگی تو بود، بندگی تو را به‌جا نیاوردیم. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «كَأَلِ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيِ الصِّفَاتِ عَنْهُ»^۴ مرتبه‌ی اخلاص مطلق، مرتبه‌ای است که صفات را از خدا نفی

^۲ مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۲۳ و ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌الثالثی، ج ۴، ص ۱۳۲.

^۳ مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۳۳۸ و طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۵۶۲ و صدوق، الاختصاص، ص ۳۵۳ و ۳۵۶.

^۴ شریف‌رضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱، ص ۳۹، مجلسی، بحار، ج ۷۴، ص ۳۰۰ و طبرسی، الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۹۹.

می‌کنیم. وقتی صفات از خدا نفی شد، خدا با چه شناخته شود؟ ذاتی که هیچ صفت، خصوصیت و مشخصاتی ندارد، چه‌طور شناخته شود؟ امام سجّاد علیه السلام به خدا عرضه می‌دارند: «صَلَّتْ فِيكَ الصِّفَاتُ وَ تَفَسَّخَتْ دُونَكَ التُّعُوثُ»^۵ همه‌ی صفات به ذات که می‌رسند، گم می‌شوند و همه‌ی نعت‌ها و توصیف‌ها از هم گسیخته می‌شوند. آنجا مقامی است که به آن راه نیست. به قول شاعر: «عَنقًا شَكَارَ كَسْ نَشُود، دَامَ بَارِغِير». احدی به آنجا راه ندارد. ذات بی‌حجاب اسماء و صفات در هیچ مرآت و آینه‌ای تجلّی نمی‌کند و در هیچ نشئه‌ای از نشئات وجود و عالمی از عوالم غیب و شهود، هیچ ظهور و تعینی ندارد که با آن شناخته شود.

اما به اعتبار اینکه «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۶ هر روز خدا در کاری است. حقیقت توحید مراتب مختلفی دارد. ذات، اسماء و صفات، شئون و صفات جمالیه و جلالیه‌ی فراوانی دارد. چه در مرتبه‌ی احدیت که مقام غیب است و ذات اسماء ذاتیه دارد، چه در مرتبه‌ی واحدیت که به آن حضرت اسماء و صفات الهی، مقام الوهیت یا مقام تعین و ظهور حضرت حق می‌گویند. ذات در مقام احدیت، با تعین اسماء ذاتیه‌ی خود، با فیض اقدس تجلّی می‌کند. تجلّی که کرد، مقام واحدیت که همان مقام اسماء و صفات و مقام الوهیت و مقام تعین و ظهور است، پدیدار می‌شود.

پس بعد از مرتبه‌ی «لَا إِسْمَ لَهُ، لَا رَسْمَ لَهُ» و غیب مطلق، سه مرتبه پیدا کردیم. یک مرتبه مقام غیب احدی و مقام احدیت بود. دیگری مرتبه‌ی مقام تجلّی به فیض اقدس بود که

^۵ امام سجّاد علیه السلام، صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۳۲، ص ۱۴۸ و کفعمی، مصباح، ص ۵۵ و طوسی، مصباح‌المتهجّد، ج ۱، ص ۱۸۸.

^۶ سوره‌ی الرَّحْمٰن، آیه‌ی ۲۹.

شاید مقام عماء که در احادیث هست،^۷ اشاره به همین مقام تجلی به فیض اقدس باشد. و مرتبه‌ی سوم هم مقام واحدیت بود که عالم اسماء و صفات است. اگر به احدیت جمع به مقام واحدیت توجه کنید، به آن اسم اعظم گفته می‌شود و اگر به اعتبار کثرت تفصیلی به آن نگاه کنید، عالم اسماء و صفات می‌گویند و تعدد اسماء و صفات را می‌توان در آن مشاهده کرد.

با توجه به این مقدمه که عرض شد، شاید در «قُلْ هُوَ»، این «هُوَ» اشاره‌ای به مرتبه‌ی دوم، یعنی مرتبه‌ی تجلی ذات به تعین اسماء ذاتیه باشد که اصطلاحاً به آن فیض اقدس می‌گوییم.

اما «هُوَ اللهُ»، معلوم است «الله» اشاره به مقام واحدیت است، که مقام احدیت جمع اسمائی است و اصطلاحاً به آن حضرت اسم اعظم می‌گویند؛ همان مقام سوم.

«قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ». «أَحَدٌ» اشاره به مرتبه‌ی اول، غیب احدی و همان مقام احدیت است.

پس این آیه به هر سه مرتبه اشاره دارد، «أَحَدٌ» به مقام غیب احدی، «هُوَ» به مقام تجلی اسماء ذاتیه که به آن فیض اقدس گفته می‌شود و «الله» به مقام واحدیت که در مرتبه‌ی احدیت جمع اسمائی، به آن اسم اعظم و در مرتبه‌ی تفصیلی، عالم اسماء و صفات گفته شد، اشاره دارد. پس «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» این سه مقام را اثبات می‌کند و می‌گوید خدای متعال در عین اینکه کثرت اسمائی دارد، اما به سبب حقیقت ذات، هیچ کثرتی در او نیست و خدای متعال «أَحَدٌ» است و وحدت حقیقیه دارد. تجلی به فیض اقدس به حسب

^۷ احسائی، عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۵۴ و خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۳، ص ۴۱۴.

مقام ظهورش، «الله» است و به حسب بطونش «أحد» است. فیض اقدس و این «هُوَ» مرتبه‌ی وسط بود.

احتمال دیگری هم وجود دارد که «هُوَ» اشاره به مقام ذات باشد. همان مقامی که «لا إِسْمَ لَهُ» است. اول ما احتمال دادیم که «هُوَ» اشاره به مقام غیب احدی باشد. اما در احتمال دوم می‌گوییم «هُوَ» اشاره به همان ذاتی است که «لا إِسْمَ لَهُ وَ لا رَسْمَ لَهُ» و اشاره به همان مجهول مطلق است. لذا راجع به «هُوَ» هیچ خصوصیتی گفته نشده است. گفته شده است او. اگر این‌طور باشد؛ «هُوَ» اشاره به مقام ذات، «الله» اشاره به مقام احدیت و «أحد» اشاره به مقام احدیت است.

پس این آیه ذات را که مجهول مطلق است با اسماء ذاتیه و واحدیه صفاتی که مال عالم احدیت است، معرفی می‌کند. «هُوَ» را با دو شاخصه معرفی می‌کند. می‌گوید ذات غیب مطلق یعنی «هُوَ» هم «الله» است هم «أحد». هم با اسماء ذاتیه که برای مقام احدیت است و هم با اسماء صفاتی که برای مقام احدیت است «هُوَ» را معرفی می‌کند: «هُوَ اللهُ أَحَدٌ». یعنی ذات، غیب است و از دسترس معرفت همه بیرون است. چیزی که برای اکثریت خلق و همگان قابل معرفت است، مقام احدیت است، که مقام اسماء و صفات الهی است و برای خصیصین و خُلص از اولیای خدا، مقام احدیت است. این دو قابل شناسایی است و الا «هُوَ» قابل شناسایی نیست.

یک احتمال دیگر هم وجود دارد. احتمال سوم این است که «الله» اشاره به اسم جمال خدا و «أحد» اشاره به یکی از امهات اسماء جلال خدا باشد. بنابراین «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» یعنی

«هُوَ» را با اسماء جمالیه و جلالیه معرفی می‌کند. خود «هُوَ» را که غیب است، نمی‌توان شناخت؛ اما اسماء جمالیه و جلالیه قابل شناسایی‌اند. لذا «هُوَ»، «الله» و «أَحَدٌ» است. با دو احتمال قبلی‌یی که گفتیم، آیه‌ی «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» نسبت خدای متعال را به‌حسب مقام احدیت، واحدیت و تجلی به فیض اقدس، که کل آنها جمیع شئون الهیه می‌شود، معرفی می‌کند. «هُوَ» را با این سه ویژگی معرفی می‌کند و معرفت الله را در دسترس قرار می‌دهد.

اما احتمال سومی که گفتیم «الله» به صفات جمال و «أَحَدٌ» هم به یکی از امتهات صفات جلال اشاره داشته باشد، آن‌هنگام می‌توان گفت نسبت خدای متعال را به‌حسب مقام اسماء جمالیه و جلالیه، که کل اسماء است، معرفی می‌کند. چون همه‌ی اسماء خدا را می‌توان به اسماء جمالیه و جلالیه تقسیم کرد. پس اگر می‌گوییم «هُوَ» را با اسماء جمالیه و جلالیه معرفی می‌کند، یعنی خدای متعال را با کل اسماء معرفی می‌کند. با همه‌ی اختصاری که سوره‌ی اخلاص دارد، اما همه‌ی شئون الهیه و مراتب تسبیح و تنزیه خدای متعال را در دل خود جا داده است.

«هُوَ اللهُ أَحَدٌ» حقیقت تمام صفات کمالی را درمورد خدا اثبات می‌کند. پس در «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» همه‌ی صفات ثبوتیه بود و از «الله الصَّمَدُ» تا «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» هم صفات تنزیهیه را بیان می‌کند. صفات تنزیهیه یعنی سلب نقایص از خدا. اینکه خدا نیازمند باشد، گرسنه و تشنه شود، نیازمند به خواب و استراحت باشد، نیاز به همسر داشته باشد، از خدا فرزندی زاییده شده باشد یا خود او زاییده‌ی از مادری باشد و همتایی و عدلی داشته باشد، نقص است. لذا «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» صفات ثبوتیه را بیان می‌کند؛ «الله الصَّمَدُ؛ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ؛ وَ لَمْ يَكُنْ

لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» صفات سلبیه را از خدای متعال نفی می‌کند. در آیه‌ی اوّل صفات ثبوتیه بیان شده است، در این آیات بعد صفات تنزیهیه.

به تعبیر دیگر این سوره معرفت الهی را از حدّ تعطیل و حدّ تشبیه خارج می‌کند و به حدّ اعتدال که حدّ درست توحید است و حقیقت توحید است، می‌رساند. حدّ تعطیل حدّی است که اصلاً خدا را منتفی می‌کند. حدّ تشبیه حدّی است که خدا را به یک موجود ممکن تبدیل می‌کند. این سوره از هر دو حدّ خارج می‌کند و خدا را به حقیقت توحید می‌شناساند. آیه‌ی اوّل که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است خدا را از حدّ تعطیل، که خدا وجود ندارد، بیرون می‌آورد. آیات بعد، «اللَّهُ الصَّمَدُ؛ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ؛ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»، هم خدا را از حدّ تشبیه، که خدا شبیه مخلوق باشد، همسر و فرزندی داشته باشد، به خورد و خواب نیاز داشته باشد و بزاید یا زاییده شود، که همه‌ی اینها تشبیه به مخلوق است، بیرون می‌آورد.

شاید بتوان گفت این سوره هم شامل ذات است «مِنْ حَيْثُ هِيَ»؛ هم شامل مقام احدیت است، به اعتبار تجلیات اسماء ذاتیه و هم شامل مقام واحدیت است، به اعتبار تجلی به اسماء و صفات. این سوره دربردارنده‌ی همه‌ی توحید است. روایتی را که از امام سجّاد علیه السلام خوانده‌ایم که حضرت فرمودند: اگر نبودند متعمّقانی در آخرالزمان، خدای متعال آیات اولیه‌ی سوره‌ی حدید و آیات سوره‌ی اخلاص را اصلاً نازل نمی‌کرد،^۱ به این خاطر است که حقایقی به این عمق و گستردگی در این سوره وجود دارد. در یک خط و سطر،

^۱ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۹۱ و مجلسی، بحار، ج ۳، ص ۲۶۴ و صدوق، التوحید، ص ۲۸۳.

همه‌ی حقّ توحید را ادا کرده است. هرچه شما راجع به توحید می‌خواهید، در این یک سطر هست. بلندترین اندیشه‌های فلسفی درحوزه‌ی فلسفه‌ی الهی و بلندترین مکاشفات عرفانی در حوزه‌ی کشف‌های عارفان، به قلّه‌ی این سوره نمی‌رسد. این سوره در مقام توحید هیچ‌چیز کم نگذاشته است.

اجمالاً در یکی از احتمالات، «هُوَ» اشاره به مقام «لَا إِسْمَ لَهُ وَ لَا رَسْمَ لَهُ» شد، «أَحَد» اشاره به تجلّی به اسماء باطنیه‌ی غیبیه و «الله» اشاره به تجلّی به اسماء ظاهریه. با این سه، همه‌ی اعتبارات اولیه‌ی حضرت ربوبیت محقق می‌شود. همه‌ی شئون حق در این جمله جمع شده است. اسم‌های بعد، «صَمَد» جامع آنهاست و آیات بعد از آن هم شرح «صَمَد» است.

جلسات قبل روایتی خواندم که از حضرت سؤال کردند: «صَمَد» یعنی چه؟ حضرت فرمودند: خود قرآن «صَمَد» را معنی کرده است. فرموده است: «الله الصَّمَدُ» بعد «صَمَد» را معنی کرده: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ؛ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». «صَمَد» یعنی همین. بنابراین «صَمَد» جامع سه اسم دیگر، یعنی «لَمْ يَلِدْ»، «لَمْ يُولَدْ»، «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» هم هست. چهار اسمی که «صَمَد» اولین آنهاست و سه تای بعد، شرح «صَمَد» است، اسماء سلبيه‌ی تنزیهیه‌ی حقّ متعال را بیان می‌کند. که به تبع آن سه اسم دیگر که «هُوَ» «الله» «أَحَد» است و اسماء ثبوتیه‌ی جمالیه را دربردارند، نقطه‌ی مقابل آن را از خدای متعال نفی می‌کند که اسماء صفات سلبيه‌ی حقّ است که ناظر بر نقص و نفی نقایص از حقّ متعال است.

به یک اعتبار می‌توان گفت «هُوَ»ی این سوره، اشاره‌ی به صرف الوجود، یعنی هستی مطلق است، که هستی مطلق مستجمع همه‌ی کمالات است و چون هستی مطلق همه‌ی کمالات را واجد است، پس این «هُوَ»، «الله» است. چون «الله» یعنی ذات مستجمع جمیع

اسماء و صفات کمالیه. چون «هُوَ» هستی مطلق است و هیچ کمالی از هستی مطلق بیرون نیست، در هستی مطلق همه‌ی کمالات وجود دارد، لذا این «هُوَ»، «الله» است. «هُوَ، الله».

به اعتبار دیگر چون «هُوَ» صرف الوجود و هستی مطلق است، با حقیقت بسیطه‌اش، همه-ی اوصاف و اسماء در داخل آن وجود دارد. و کثرت اسمائی‌یی که «هُوَ» دارد، هیچ خللی به وحدت «هُوَ» وارد نمی‌کند و چون به وحدت «هُوَ» این کثرت اسمائی «الله» لطمه‌ای وارد نمی‌کند، پس «هُوَ» همچنان وحدت خود را دارد. در نتیجه «هُوَ» «أَحَد» است. «هُوَ» هم «الله» است، هم «أَحَد»؛ یعنی هم مجموعه‌ی صفات کمالیه را دارد و «الله» است و هم تعدّد و تکثر صفات، خللی در وحدت ذات وارد نمی‌کند. پس «أَحَد» است.

و باز چون چیزی که صرف الوجود است، ماهیت و چیستی ندارد،^۹ پس «صَمَد» است. لذاست که «الله الصَّمَدُ». دارای مرتبه‌ی صمدیت است و چون صرف الوجود واجد همه‌ی هستی‌ها و کمالات است، پس نقصی در او قابل تصوّر نیست. کمالی هم که دارد، از بیرون کسب نکرده است. چون بیرونی قابل تصوّر نیست. هستی این بی‌نهایت است. بیرون

^۹ در جلسات گذشته یک‌بار ماهیت را بیرون از اصطلاحات فلسفی، ساده بیان کردم برای اینکه راحت‌تر فهمیده شود. گفتم شما چیستی هر چیزی را مرز اتمام هستی او تصوّر کنید. یعنی مثلاً اگر می‌گوییم این جعبه مکعب مستطیل است، مکعب مستطیل بودن این جعبه، که ماهیت آن است، غیر از وجود مکعب مستطیل است، که وجود دارد. پس یک هستی داریم و یک چیستی. اما چیستی این چیست؟ چیستی این درست آنجایی مشخص می‌شود که هستی این تمام می‌شود. یعنی مرز هستی این جعبه، چیستی آن را شکل می‌دهد. منتهای هستی هر چیز، چیستی آن چیز را شکل می‌دهد. اما اگر هستی چیزی بی‌نهایت باشد، نمی‌تواند چیستی داشته باشد. چیستی مرز و انتهای هستی است. اگر هستی بی‌منتها شد، نمی‌تواند چیستی‌یی داشته باشد. لذا صرف الوجود، هستی و وجود مطلق، ماهیت و چیستی ندارد.

بی‌نهایت که قابل تصور نیست. لذا نه در درونش نقص است، نه اگر واجد کمالی است، این کمال را از دیگری قرض و به ودیعت گرفته است، هیچ‌یک از اینها؛ و همین‌طور چون هستی بی‌نهایت است، قابل تعدد، تکرر، مشابه و کفو داشتن هم نیست. لذا «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ؛ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». این اجمال شرح سوره، که جا دارد روی همین بحث کوتاهی که ما امروز خیلی به فشردگی گفتیم، خیلی تأمل و فکر شود که ان شاء الله بهتر فهمیده شود. یک‌بار دیگر به یادتان می‌آوریم که در حدیث معراج خداوند فرمود: این سوره نسب حقّ متعال است. خدای متعال فرمود: نسبت من را بیان کن ای پیامبر! و پیامبر ﷺ به امر الهی در رکعت اول بعد از سوره‌ی حمد، شروع کردند به خواندن سوره‌ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ»^{۱۰}. شاخصه‌ی هر موجود و چیزی که هر موجودی با آن شناخته می‌شود، هستی ویژه و کمال اختصاصی اوست و الا چیزهایی که با دیگران مشترک است، او را از دیگران متمایز نمی‌کند. چیزهایی که این دارد و هیچ‌کس دیگری ندارد، او را متمایز می‌کند. یعنی اگر خواستیم کسی را تعریف کنیم، باید او را با ویژگی‌هایی تعریف کنیم که این ویژگی‌ها را فقط او دارد و دیگران ندارند و الا اگر بگوییم من فلانی را می‌شناسم، دو تا چشم دارد. خیلی‌های دیگر هم دو تا چشم دارند. دو تا دست، دو تا پا، زبان، دهان، قلب و ریه دارد. اینها که او را مشخص نکرد. شما باید سراغ چیزهایی در او بروی که منحصرأ او دارد. وقتی ما می‌خواهیم نسب حقّ متعال را بیان کنیم، نمی‌توانیم با عنوان‌های اعتباری بیان کنیم، عنوان‌هایی که قراردادی برای چیزی وضع می‌شود، مثلاً ما اسمی را روی کسی

^{۱۰} کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۸۵ و عروسی حویزی، نورالتقلین، ج ۳، ص ۱۱۷ و فیض‌کاشانی، وافی، ج ۷، ص ۶۰.

می‌گذاریم، این اسم را فردا می‌شود عوض کرد. این اسم بیانگر حقیقت او نیست.^{۱۱} چیزی که برای حقّ متعال شایستگی نسبت و شاخصه بودن را دارد، همان رتبه‌ی یکتایی ذات حقّ متعال است که وقتی نسب حق می‌خواهد بیان شود، چه در حدیث معراجیه که خدا فرمود: نسبت مرا بیان کن، چه در حدیث دیگری که خواندیم، که مشرکان نزد پیغمبر ﷺ آمدند که خدای ما این‌گونه است، تو هم خدای خود را معرفی کن، که در پی آن، این سوره به پیغمبر ﷺ نازل شد که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»؛^{۱۲} در هر دو صورت که نسبت حق می‌خواهد بیان شود، چیزی که شایستگی دارد یعنی آن خصوصیت منحصر به

^{۱۱} اینجا جای گفتن این نکته نیست؛ ولی در پرانتز می‌گویم، اسم‌هایی که ما روی خودمان گذاشته‌ایم، معلوم نیست فردای قیامت ما را با این اسم‌ها صدا بزنند. من به خودم می‌گویم: مسلمان. فردای قیامت مرا مسلمان صدا می‌زنند؟ باید ببینم من مسلمان هستم یا نیستم؟ اسم قراردادی که روی من گذاشته شد، مسأله‌ای را حل نمی‌کند. فردای قیامت اسم انسان‌ها، ناشی از صفات و خصوصیات آنهاست، نه اسمی که رفته‌اند ثبت احوال، در شناسنامه نوشته‌اند. کسی را نوشته‌اند حسن، کسی را نوشته‌اند تقی، یکی را نوشته‌اند صادق. اما این کسی که نامش صادق است، کلی دروغ می‌گوید. این کسی که تقی نام دارد، کلی فسق و فجور دارد. آن یکی که حسن نام دارد، کلی سیئه دارد. این که نشد اسم. اسمی، اسم واقعی ماست، که زاییده‌ی صفات ماست. لذا دیده‌اید در روایات داریم، فردای قیامت به بعضی‌ها مثلاً می‌گویند: یا کافر! یا مشرک! (حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۶۹ و مجلسی، بحار، ج ۸۱، ص ۲۲۷ و صدوق، آمالی، ص ۵۸۲) این‌گونه به آنها خطاب می‌کنند. درحالی که در دنیا نماز خوانده و روزه گرفته است، منتهی در دنیا انسان ریاکار و متکبری بوده است. با این اسم‌ها صدایش می‌زنند. به او نمی‌گویند: یا مؤمن! یا مسلم! یا مصلی! یا راکع! یا ساجد! اینها را به او نمی‌گویند. اینها اسم‌های اعتباری و قراردادی است که اینجا روی ما گذاشته شده است. اینها ما را مشخص نمی‌کند. واقعیت ما را صفات ما مشخص می‌کند. این یک پرانتز بود. جایش هم اصلاً اینجا نبود، ولی به ذهنم آمد اینجا بگویم که با اسم‌های اعتباری نمی‌شود کسی را شناخت و اسم‌های اعتباری در هستی ویژه‌ی فرد هیچ دخالتی ندارد. یک قرارداد است.

^{۱۲} مجلسی، بحار، ج ۳، ص ۲۲۲ و صدوق، التوحید، ص ۸۸ و عروسی حویزی، ج ۵، ص ۷۰۸.

فرد حقّ متعال، یکتایی و صمدیت صرف خدای متعال است، که تعبیرهای مختلفی از آن می‌شود. به مقام هو هویّت مطلقه و به مرتبه‌ی غیب الغیوبی از آن تعبیر می‌شود. اینها تعبیر مختلفی است که در اصطلاحات عرفانی برای آن به کار می‌برند. با این نسب حقّ متعال قابل معرفّی شدن است و اگر خدا به این شکل معرفّی شود، احدی در این حریم راه پیدا نمی‌کند. خدا با ویژگی‌هایی معرفّی و وصف شده است که احدی در آن ویژگی‌ها با خدای متعال اشتراک ندارد.

هرچه که جنبه‌ی نقص و کاستی دارد از این مرتبه مسلوب و منتفی است. در حقیقت مطلق، حقیقت «أحد» و حقیقت «صمد»، هیچ نقصی قابل تصوّر نیست. سوره‌ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» نسب حقّ متعال است و این سوره، سوره‌ی متممّان آخرالزمان است.

امیدواریم خدای متعال ما را از آن متممّان قرار دهد و ما را با حقیقت معارفی که در این سوره‌ی عظیم وجود دارد، آشنا سازد.

چیزهایی که خدمت شما عرض کردیم، در حدّ فهم‌های متوسط اهل معرفت است و آنچه چیزی که پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام از این سوره می‌فهمند، فقط خدا و خود آنها می‌دانند که چیست. امیدواریم خودشان بیان کنند.

امیدواریم خدای متعال امر فرج صاحب، تالی و مترجم حقیقی قرآن، حضرت بقیّة الله -

الأعظم ارواحناده را صادر بفرماید، تا دور حضرت حلقه بزنییم، حضرت سوره‌ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را برایمان بیان کنند. به قول شاعر:

چه خوش است صوت قرآن، ز تو دلربا شنیدن به رخت نظاره کردن، سخن خدا

شنیدن

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِي كِتَابِ اللَّهِ وَ تَرْجَانَهُ»^{۱۳} تلاوت کننده و ترجمه و توصیف کننده‌ی قرآن

حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه هستند.

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۳}. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۳۷ و طبرسی، الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۳ و ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۶۹.